



ویژگی‌های جمعیتی

زهرا گویا

کنکور سال ۱۳۹۵ یک هشدار است!

و تناسب‌ها را بر هم زد. این در حالی است که بسیاری از حوزه‌ها از جمله تعلیم و تربیت (آموزش) و پزشکی، در واقعیت رشد می‌کنند و پرورش می‌یابند. در این حوزه‌ها، نظریه و عمل به شدت در هم تنیده‌اند و دائم، در حال بازسازی یکدیگرند. قانون‌مندی‌های این حوزه‌ها، نه به قطعیت علوم دقیقه و نه به بی‌پروایی و بی‌مرزی هنر و ادبیات و فلسفه و نظایر آن است. در حوزه‌هایی که نظریه و عمل، تحت تأثیر حقایق و شرایط جدید و در تعامل مستمر با هم، بازسازی می‌شوند، طرح نظریه‌های عمل‌گرای^۱ و دوباره‌سازی^۲ و نظایر آن، موضوعیت دارد. زیرا شرایط در حال تغییرند و با هر وضعیت تازه‌ای، نیازهای قبلی با نیازهای جدید، جایگزین می‌شوند. در حقیقت در این حوزه‌ها، در حالی که توجه به «الان» و واقعیت‌های آن، یک مسئله مهم است، اما گرفتار شدن در چنبره آن و عدم توانایی پیش‌بینی آینده، خطرناک است و بسیاری از سرمایه‌گذاران را تلف می‌کند. بدین سبب است که در چند دهه اخیر، بحث‌هایی از جنس «آینده‌پژوهی»، بسیار جدی شده است و خوشبختانه علوم ریاضی، ابزارهای دقیق و نظریه‌های قابل اتکایی تولید کرده تا بتوان به کمک آن‌ها، مختصات جامعه را در آینده و با ضریب اطمینان بالایی، پیش‌بینی کرد.

یکی از مباحثی که در ایران، باعث تصمیم‌گیری‌های مقطعی و موضعی در آموزش و پزشکی شد، رشد بی‌سابقه جمعیت در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بود؛ اتفاقی که می‌شد با استفاده از تحلیل‌های تاریخی، وقوع آن را پیش‌بینی نمود و به جای تصمیم‌گیری‌های دراز مدت، برای بسیاری از مسائل آموزش و پرورش، به راه‌حل‌های موقتی و ضربتی بسنده نمود تا بحران کمیت، برطرف شود که در این کار، موفقیت‌های قابل ثبت در تاریخ به دست آوردیم. برای مثال، هم‌زمان با افزایش جمعیت دانش‌آموزی، پوشش آموزش نیز به‌طور چشمگیری گسترده‌تر شد و به‌خصوص در آموزش ابتدایی، ایران یکی از درخشان‌ترین کارنامه‌ها را در بین کشورهای در

تعلیم و تربیت یا آموزش عمومی، یک مفهوم امروزی و مدرن است که با تشخیص ضروری بودن «سواد» برای همه، نهادهای متولی آموزش طی دو قرن اخیر و با اندکی تقدم و تأخر، در نقاط مختلف جهان تأسیس شده‌اند. ماهیت آموزش عمومی، یعنی آموزشی که جزو حقوق شهروندی است، میراث ماندگار مدرنیته و عصر روشنگری است. البته جدال پسامدرن، بر سر تعبیر و تفسیر آموزشگران و سیاست‌گزاران آموزشی از «ماهیت آموزش» است، و گرنه درباره وجود و ضرورت آموزش همگانی، بین طرفداران مدرنیته و پسامدرن، مناقشه‌ای نیست. با این مقدمه، می‌خواهم به موضوعی بپردازم که برای نظام آموزشی ایران، اهمیت ویژه‌ای دارد و آن، «کنکور» است که به‌عنوان پلی دیده می‌شود که آموزش عمومی را به آموزش عالی، متصل می‌کند. علت تمرکز این نوشته بر این مسئله مهم آموزشی در ایران، تغییرات شدید جمعیت دانش‌آموزی است که با خود، مسائل تازه‌ای به‌وجود آورده که نیازمند چاره‌اندیشی‌های متفاوت و مبتنی بر یافته‌های پژوهشی حوزه‌های مختلف معارف بشری و به‌خصوص، مطالعات آینده‌پژوهی است.

ریاضی و علوم دقیقه، قانون‌مند هستند. برای مثال، تا زمانی که در فضای اقلیدسی قرار داریم، نمی‌توانیم منتظر رسیدن یا برخورد دو خط موازی با هم باشیم! نمی‌شود که نمی‌شود! یا صرف‌نظر از اینکه اندازه طول ضلع‌های هر مثلث قائم‌الزاویه چقدر باشد، تا زمانی که در فضای اقلیدسی استدلال می‌کنیم، همیشه و همیشه، «مربع وتر، مساوی مجموع مربع‌های دو ضلع دیگر است». این در حالی است که در هنر و فلسفه و بسیاری حوزه‌های دیگر، می‌توان از زاویه انتزاع صرف به یک موضوع نگرسیست و ایده‌ای را در ذهن پرورش داد، بدون آنکه قاعده‌ای بر آن مترتب باشد. مثلاً در هنر آبستره (هنر انتزاعی)، می‌توان فیلی را بر گرده مورچه‌ای نهاد! سیمرغی را نگهبان کودکی کرد! موجود افسانه‌ای شتر - گاو - پلنگ را در تخیل خود خلق کرد و همه قواره‌ها

حال توسعه، از آن خود کرد، یا اینکه از نظر رفع نیاز به پزشکان بومی، کاری ماندگار انجام شد. با این وجود، راه‌حل‌های زودبازده و ضربتی، در حال تبدیل شدن به «فرهنگ» بود و از آن، تا حدود زیادی غافل شدیم که به این مهم، تنها از بُعد جمعیتی، اشاره کوتاهی می‌کنم. نقطه اوج افزایش جمعیت دانش‌آموزی در ایران، سال ۱۳۷۹ بود که تعداد آنان از مرز ۱۹ میلیون گذشت و تعداد داوطلبان ورود به دانشگاه که در آن سال در کنکور شرکت کردند، نزدیک به دو میلیون شد. در این شرایط، به موضعی و مقطعی بودن این پدیده، کمتر توجه شد و زیرساخت‌های آموزشی، یکی پس از دیگری، توسعه کمی یافت تا پاسخ‌گوی نیازهای این جمعیت شود و در تصمیم‌گیری‌ها، از روش‌های آینده‌پژوهی کمتر استفاده شد و آنچه که در کوتاه‌مدت رخ داده بود، مبنای تصمیم‌گیری‌های کلان آینده قرار گرفت. برای نمونه، تعداد مدارس غیردولتی بیشتر و بیشتر شد و رقابت برای ورود به مدارس که گذشتن آبرومندانه از سد کنکور را نوید می‌دادند، بالا گرفت. همچنین، ابهت کنکور آن چنان زیاد شد که مؤسسات کنکور یکی پس از دیگری، تأسیس شدند و به دنبال آن، محصولات و ملزومات کنکور نیز، روانه بازار شده و کنکور به خودی خود، تبدیل به یک «نشان آ» شد و با خود، فرهنگ جدیدی به وجود آورد! در این وانفسا، بازار کنکور مدام بر طبل خود کوبید، مدارس به خانواده‌ها و دانش‌آموزان فشار آوردند، ناشران به تولیدات خود افزودند و افزودند، رسانه‌ها و تابلوهای تبلیغاتی، همه مردم ایران را با «نشان» کنکور مانوس کردند و در دل همه، بیم و امید انداختند و شد آنچه که نباید می‌شد! جامعه مطالبات خود را از آموزش و پرورش بیشتر کرد. معلمان زحمت‌کش و کم‌توقع، در تمام ساعت‌های رسمی کوشیدند تا سرفصل‌ها را ببوشانند، کتاب‌های درسی را تمام کنند، و از چیزی کم نگذارند و در همان حال، نسل تازه‌ای از معلمان و دانشجویان، به‌عنوان متخصصان «آموزش تست و نکته» برای کنکور، به خدمت مدارس ویژه درآمدند. در این بین، دردناک‌ترین حالت، در مدارس دخترانه اتفاق افتاد که در بسیاری از آن‌ها، زحمات شبانه‌روزی معلمان زن، با ارائه خدمات کنکور توسط معلمان مرد، نادیده گرفته شد! خلاصه، بازار کنکور از طریق رسانه‌های در اختیار، نیاز می‌آفرید، رعب ایجاد می‌کرد و اشتیاق پریدن از سد نفوذناپذیر کنکور، در خانواده‌ها و دانش‌آموزان فزونی می‌گرفت و پارچه‌نویسان مدارس، آماده بودند تا اسامی و عکس قبول‌شدگان خود را به همه نشان دهند! اما افسوس و صدافسوس که این هیاهو، مانع از این شد که واقعیت تغییرات جمعیتی، مسئله اشتغال، جهت‌گیری جدید

نوجوانان نسبت به درس و سرنوشت خود، معنا و مفهوم نوین «موفقیت» و ده‌ها و ده‌ها حقیقت و واقعیت دیگر، دیده و فهمیده شود. تا اینکه به کنکور ۱۳۹۵ رسیدیم که اجازه می‌خواهم از اینجا به بعد، قصه پر غصه خود را از زبان آمار که از رسانه‌های رسمی گرفته شده، بار دیگر با برنامه‌ریزان، سیاست‌گزاران و تصمیم‌گیران آموزشی، به اشتراک بگذارم.

در کنکور سال ۱۳۹۵، تعداد ۸۶۰ هزار و ۱۰۹ نفر ثبت‌نام کردند که ۵۰۹ هزار و ۱۹ نفر زن (۵۹/۸۲) و ۳۵۱ هزار و ۹۰ نفر مرد (۴۰/۸۲) مرد هستند. توزیع رشته‌ای در این کنکور، به قرار زیر بوده است:

گروه ریاضی: ۱۶۲ هزار و ۸۷۹ نفر
گروه علوم انسانی: ۱۶۱ هزار و ۵۰۰ نفر
گروه علوم تجربی: ۵۱۹ هزار و ۴۸۸ نفر
گروه زبان‌های خارجی: ۶ هزار و ۶۶۱ نفر
گروه هنر: ۹ هزار و ۸۸۱ نفر

با نگاهی گذرا به این آمار و ارقام، چندین و چند سؤال پژوهشی جدی در ذهن‌های جست‌وجوگر آموزشگران ایجاد می‌شود که برای پاسخ به هر کدام، انجام تحقیقات دقیق، ضروری است. مثلاً، چه شد که ناگهان، داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها در رشته ریاضی، تا این اندازه کاهش یافتند؟ چرا تمایل به ادامه تحصیل در رشته ریاضی در دوره متوسطه، ناگهان تا این اندازه کم شد؟ تبلیغات، خانواده‌ها، اشتغال، تغییرات برنامه‌ای، دیدگاه‌ها، ارزشیابی‌ها، ده‌ها مؤلفه دیگر، چه سهمی در این ماجرا داشته‌اند؟ چرا افزایش تولیدات کتاب‌های کمکی، برگزاری انواع مسابقات و آزمون‌ها، سخت‌گیری در انتخاب و نگهداری معلمان و بسیاری موارد دیگر، نسبت معکوس با میزان جذب دانش‌آموزان به رشته ریاضی داشته است؟ برای جمعیت زانی که ۲۰ درصد بیش از مردان هستند، چه چاره‌ای اندیشیده شده است؟ با ترکیب جمعیتی رشته‌ها، چه باید کرد؟ با هجوم ورودی‌ها به رشته تجربی چه می‌توان کرد؟ و سؤال‌های بی‌شماری که در این نوشته، جای طرح ندارند.

در هر صورت، طبیعی بود که تعداد داوطلبان ورود به آموزش عالی، کاهش یابد، زیرا نرخ رشد جمعیت تغییر کرده بود. فواره با هر حدت و شدتی که بالا رود، بالاخره برمی‌گردد و جامعه ما هم از این قاعده، مستثنی نبوده و نیست. نگرانی اصلی این است که باز هم برای عبور از موانع، به راه‌حل‌های ضربتی و مقطعی بسنده کنیم، تا بحرانی دیگر و راه‌حلی دیگر، که چنین مبادا!

پی‌نوشت‌ها

1. Pragmatism
2. reconstructionist
3. Brand